

بازخوانی دوباره شازده کوچولو

ترجمه مریم واعظی



نگاهی به شخصیت‌های شازده کوچولو

منتقلان، بر سر این موضوع که آیا کتاب شازده کوچولو، با توجه به معانی نمادینش، به واقع کتابی کودکانه است، بحث دارند. شازده کوچولو، معصومیت دوران کودکی را می‌نمایاند و آن را گرامی می‌دارد. ارزش‌های آدم بزرگ‌ها را به نقد می‌کشد و بر روابط محبت‌آمیز، به عنوان سرچشمه زندگی، پای می‌فشارد. راوی، هوانوردی است که هنگام تعمیر هواپیمای سقوط کرده‌اش در صحراء، با شازده کوچولو رو به رو می‌شود که از او می‌خواهد تصویر گوسفندی را بکشد. پس از آن، شازده کوچولو، ماجرای سفرهایش را نقل می‌کند: از چگونگی بدگمان شدنش به تنها گل سیاره‌اش و سفر به خرده سیارک‌هایی که در هر کدام فقط یک تن ساکن بود: یک شاه، یک مرد خودپسند، یک میخواره، یک تاجر، یک مشعل‌افروز و یک جغرافی‌دان. شازده کوچولو تعریف می‌کند که چطور روی زمین، باغی می‌یابد پر از گل‌های سرخی که درست شبیه گل سرخ خود اوست، آشنایی با ماری سمی و روباهی که از او می‌خواهد اهلی‌اش کند، سوزنیان راه‌آهن، تاجری که قرص‌های رفع عطش می‌فروشد و سرانجام، با هوانورد. هوانورد تصاویری چند به شازده کوچولو می‌دهد. آب آشامیدنی هوانورد تمام شده است. او و شازده کوچولو چاه آبی پیدا می‌کنند و هوانورد در نوشیدن آب به پسر کمک می‌کند. شازده کوچولو تلویحاً اشاره می‌کند تنها راه این که بتواند به سوی گل مورد علاقه‌اش برگردد، این است که ماری او را نیش بزند. او می‌میرد، اما هوانورد صبح روز بعد نمی‌تواند جسد او را بیابد. شش سال بعد، هوانورد داستان شازده کوچولو را نقل می‌کند.

شخصیت‌ها

شازده کوچولو: پسر کوچکی است با موهای طلایی که شال طلایی می‌بندد و تنها سکنه خرده سیارک ۶۱۲ - ب است. گفتیم که او نماد معصومیت دوران کودکی است. به عنوان مثال، تصویر گوسفند را همان اندازه ارزشمند می‌پندارد که حیوان واقعی را. شازده کوچولو کنجکاو پرسشگری پی‌گیر است. در همان حال، مرموز و درک‌ناشدنی است؛ چرا که به هیچ سئوالی پاسخ نمی‌دهد. او در مراقبت از وطن

کوچکش فوق‌العاده منضبط است. هر روز باتوباب‌ها را از ریشه در می‌آورد؛ چون بیم آن می‌رود که همه جا را اشغال کنند. به هر حال، خامی و بی‌تجربگی، او را به ترک آن جا می‌کشاند. او ادعای بی‌همتایی گل خویش را باور دارد. هنگامی که دروغ‌های گل، به نگاه شازده کوچولو را به وی بدگمان می‌کند، نمی‌داند چگونه به رابطه‌اش ادامه دهد. عزیمتش از سیارک، نماد فرار از دوست داشتن دیگران، با وجود ضعف‌های‌شان است. در عین حال، جست و جوی ناآگاهانه‌ای است در دستیابی به آن‌چه اهمیت دارد.

شازده کوچولو در کسب شناخت، موفق است. سفرهایش به خرده سیارک‌ها او را به درک کج‌فهمی آدم‌بزرگ‌ها رهنمون می‌سازد؛ کسانی که فکر می‌کنند فقط واقعیت‌های مادی حائز اهمیت است. کشفش در باغ گل سرخ، جایی که پی می‌برد گلش از نظر ظاهری بی‌همتا نیست، او را به خیال ورطه‌ای می‌کشاند که در منتهی‌الذریعه، احساس فریب‌خوردگی و بحران هویت می‌کند. به هرحال، او از روباه می‌آموزد که ارزش آن‌چه را به چشم نمی‌آید، درک و بی‌همتایی را در عشق و محبت به دیگری جست‌جو کند. او با اهلی کردن روباه، بار دیگر نشان می‌دهد که توانایی دوست داشتن را دارد و اعتماد به نفسش را به اثبات می‌رساند.

شازده کوچولو عقل و خرد کسب می‌کند، اما ارزش‌های آدم‌بزرگ‌ها را نمی‌پذیرد و در مقابل، به معصومیتی والا تر دست می‌یابد که جان تازه‌ای در عشق او به گل سرخ می‌دمد و او را متعهد می‌سازد که مسئولیت گلش را بپذیرد. از آن‌جا که شازده کوچولو پیام عشق را ابراز می‌کند، بعضی از منتقدین، او را نمادی در مسیح می‌دانند. به عنوان مثال، او در صحرا ظاهر می‌شود؛ جایی که مسیح، رنج روحی را بر خود هموار کرد. در ضمن، مثل مسیح شیوان خوبی است و به گوسفندان علاقه دارد. علاوه بر آن، شازده کوچولو با چاهی که به گونه‌ای اسرارآمیز می‌یابد، هوانورد را نجات می‌دهد. آبی که هوانورد، آن را مفرج دل می‌نامد و ممکن است مظهر آب زندگی و پایان‌دهنده تشنگی مسیح باشد؛ یعنی پیام رستگاری. همچنین است گفته خود شازده کوچولو «او تشنه است» که خواننده را به یاد گفته مسیح تشنه بر صلیب می‌اندازد. و سرانجام این که شازده کوچولو شایق مرگ است و ناپدید شدن جسدش، مرگ مسیح و تجدیدحیات را به خاطر می‌آورد.

راوی: هوانوردی است بزرگسال با پنداره‌ها و ارزش‌های کودکانه قابل تحسین. او به ضعف آدم‌بزرگ‌ها در شناخت تصورات دوران کودکی، همانند ضعف آنان در دیدن چیزهای مهم زندگی، بارها و بارها اشاره می‌کند. وجدان او از بی‌مایگی رفتار

آدم‌بزرگ‌ها معذب است. درست است که می‌گوید، تعمیر هواپیمایش از پرسش‌های شازده کوچولو درباره گل، مهم‌تر است، اما به قدر کافی به شازده کوچولو و گفته‌هایش توجه دارد. چنان‌که وقتی ضعف شازده کوچولو را می‌بیند، از چاه آب می‌کشد. او مثل شازده کوچولو در سفرش به صحرا تغییر کلی می‌کند. او نیز عشق به چیزهای نادیدنی را می‌آموزد و غصه‌دار بقای عشق است. نگران است که چرا کشیدن تصویر طناب در پوزه‌بند را فراموش کرده و آن را به شازده کوچولو داده است. همچنین،

مضطرب است که آیا شازده کوچولو خواهد توانست از گلش محافظت کند و...

روباه: نشانگر ارزش‌های غریزی است و نه ارزش‌های تصنعی که مردم خرده سیارک‌ها مظهر آنند. او یک یاریگر است و تنها کسی است که پندهای خردمندانه می‌دهد. کسل و بی‌حوصله است؛ چون همه مردم برایش یکسان هستند. از دید روباه، رابطه‌هاست که تفاوت‌ها را می‌آفریند. او از شازده کوچولو می‌خواهد که او را اهلی کند تا او برای شازده کوچولو و شازده کوچولو برای او بی‌همتا شود. سپس روباه مضمون اصلی را بیان می‌کند: باید به چشم دل دید نه با چشم سر. گل شازده کوچولو (گل سرخ)، مصداق این نکته است که ضعف فرد، نشانگر عدم صلاحیت او در عشق نیست. از آن‌جایی که گل مفرور است، با گفتن دروغ‌های مشخص،

شایستگی شازده کوچولو را می‌آزماید. پس از آن که شازده کوچولو به این درک می‌رسد که باید چیزی ورای شباهت جسمی او با گل‌های زمینی را ببیند، درمی‌یابد که گلش، هم‌چنان که ادعا می‌کند، در جهان بی‌همتا است.

دیگر شخصیت‌های کتاب، ساده هستند؛ گرچه نمونه‌هایی تفکربرانگیزند. شاه فردی متکلف است و شنل او، همه جای سیاره‌اش را دربرمی‌گیرد. او توهمات اقتدارگرایانه آدم‌بزرگ‌هایی را می‌نمایاند که همه آدم‌ها را به مثابه رعیت خود می‌بینند. او با امر و نهی کردن، بر سر کارهایی که بدون اوامر او نیز انجام می‌گیرد، بر خیال واهی قدرت مطلقه‌اش پای می‌فشارد. آدم خودپسند نماینده کسانی است که نمی‌توانند با دیگران ارتباط بگیرند؛ زیرا بر برتری خود تأکید می‌ورزند و دیگران را ارادتمندان خود می‌پندارند. او کلاه می‌گذارد تا بتواند زمانی که دیگران برایش ابراز احساسات می‌کنند، آن را بردارد. او گو این که تنها فرد سیاره‌اش است، از این که به عنوان خوش‌سیماترین و ثروتمندترین شخص سیاره‌اش مورد تحسین قرار گیرد، به شکل احمقانه‌ای مسرور می‌شود. میخواره، کسی که مدام می‌نوشد؛ زیرا از میخواری خود شرمسار است. او نماد کسانی است که از مسئولیت‌شان خالی می‌کنند. تاجر، کسی که دل مشغولی‌اش، حساب و کتاب و بده‌بستان‌هایش است. این شخصیت نشانگر کسانی است که فکر می‌کنند فقط مادیات واجد اهمیت‌اند. مشعل‌افروز؛ برخلاف دیگران کار مفید انجام می‌دهد، ولی کورکورانه مطیع اوامر است. از این رو، چنان غرق در کارهای بزرگسالانه خود می‌شود که دیگر وقت لذت بردن ندارد. جغرافی‌دان؛ پیرمردی است که دانشش به دیگران متکی است و اهمیت ارزش‌ها را مخلوش می‌کند. او کوه‌ها را عزیز می‌دارد و گل را به عنوان نماد عشق زودگذر، نادیده می‌گیرد.

سوزن‌بان راه‌آهن، کسی که حرکات مردم را در راه‌آهن تفسیر می‌کند. او نمادی از بی‌هنگمی و ناخردستی آدم‌بزرگ‌هاست. تاجر، کسی که قرص‌های رفع عطش می‌فروشد. او تمثیل کسانی است که به هزینه تجارب واقعی زندگی، چیزهای تصنعی را ارج می‌نهند.

پی نوشت:

۱- Boabab

● شازده کوچولو در کسب شناخت، موفق است. سفرهایش به خرده سیارک‌ها او را به درک کج‌فهمی آدم‌بزرگ‌ها رهنمون می‌سازد؛ کسانی که فکر می‌کنند فقط واقعیت‌های مادی حائز اهمیت است

